

پایان غمبار عمر پنجاه و چهار سالهٔ برگ‌نیسی (۱۳۳۵-۸۹)

یاد آر ز شمع مرده یاد آر

دکتر مجدالدین کیوانی

مترجم و عضو شورای علمی دایرةالمعارف بزرگ اسلامی

ای چرخ فلک خرابی از کینهٔ توست
بیدادگری پیشهٔ دیرینهٔ توست
ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند
بس گوهر قیمتی که در سینهٔ توست

کاظم برگ نیسی یکی از نخستین همکاران توانای دایرةالمعارف بزرگ اسلامی بود. او وقتی شتابزده به آسانسور بدون کفِ منزلش پای گذارد به قعر آن سقوط کرد و پس از یکی دو روز در آستانهٔ ۵۵ سالگی دم از سخن بربست و قلم فرو نهاد. اکنون درست هفت سال از آن تاریخ می‌گذرد.

دو سه سالی از تأسیس مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی نگذشته بود که با کاظم برگ‌نیسی در این مرکز آشنا شدم. آن زمان مرکز دایرةالمعارف در خیابان آقای (گلستان سابق) جای داشت و هنوز به محل جدیدش در تپه‌های دارآباد منتقل نشده بود. کاظم جوانی بیست و شش هفت ساله، نسبتاً بلند قد، با چهره‌ای استخوانی، مویی مشکی و کمی مجعد و سبیلی نیمه‌آویزان بود. رنگ نیمه‌سوختهٔ صورتش که نشان از آفتاب تند خرمشهر و هوای ناسازگار کرانهٔ اروندرود داشت، اندکی به زردی می‌زد. دو سه سالی از تأسیس مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی نگذشته بود که با کاظم برگ‌نیسی در این مرکز آشنا شدم. آن زمان مرکز دایرةالمعارف در خیابان آقای (گلستان سابق)، نیاوران، جای داشت و هنوز به محل جدیدش در تپه‌های دارآباد منتقل نشده بود. کاظم جوانی بیست و شش هفت ساله، نسبتاً بلندقد، با چهره‌ای استخوانی، مویی مشکی و کمی مجعد و سبیلی نیمه‌آویزان بود. رنگ نیمه‌سوختهٔ صورتش که نشان از آفتاب تند خرمشهر و هوای ناسازگار کرانهٔ اروندرود داشت، اندکی به زردی می‌زد.



دوستان و همکاران دایرةالمعارفی که از پیش‌تر با برگ‌نیسی آشنا بودند، از بلاهایی که بر سر این جوان رفته بود برایم تعریف می‌کردند. او دیپلمه‌ای از سرزمین خوزستان که یکی دو سال پیش از انقلاب ۱۳۵۷ به رشته مهندسی برق دانشگاه پلی‌تکنیک آن روزگار و امیرکبیر امروز راه یافته ولی به جرم

«اندیشیدن» از درس محروم و به زندان افتاده بود. بازی‌های سیاسی نخستین سال‌های بعد از انقلاب و دسته‌بندی‌های رنگارنگ بی‌تجربگان، بیش از کوتاه مدتی مجال ادامه تحصیل به وی نداد. او مدتی پیش از انقلاب محبوس سلطنت‌طلبان و مدتی هم پس از انقلاب مطرود ضد سلطنت‌طلبان بود!

خار ترم که تازه ز باغم بریده‌اند مطرود باغبانم و مردود آتشم

معلوم نیست در این کشور تکلیف انسان چیست؟ چگونه رفتار کند که به تریچ قبای کسی بر نخورد. برگ‌نیسی یکی از هزاران قربانی ندانم کاری‌های سال‌های بلبشو و بی‌حساب و کتاب پس از انقلاب در ایران، به‌خصوص در دانشگاه‌های ما بود: ندانم کاری‌هایی که یا از تنگ‌نظری و کینه‌توزی‌های کور برمی‌خاست یا به قصد تصفیه حساب‌های شخصی بود. یکی از تبعات جبران‌ناپذیر این جنس رفتارها به هدر رفتن استعدادهای درخشانی بود که می‌توانست امروز دردهای این کشور را در عرصه‌های مختلف درمان کند. برگ‌نیسی بی‌گمان یکی از آن استعدادها بود.

او اهل تفکر و تحقیق و قدرت درکش بالاتر از حد معمول بود. نه تنها در عربی، که زبان مادریش بود، تبحر داشت و می‌توانست نسبت به بلاغت و سلامت نوشته‌های عربی دیگران نظر کارشناسانه بدهد، در شعر و ادب فارسی نیز دستی داشت و این ظاهراً از جوانی که در ریاضیات و فیزیک و این قبیل رشته‌ها درس خوانده بود، تا حدی بعید به نظر می‌رسید. او در تحقیق وسواس داشت و تا در موضوعی به حد رضایت‌بخش پژوهش نمی‌کرد، از آن دست‌بردار نبود.

حضور برگ‌نیسی در مرکز دایرةالمعارف برای نوشتن مقالات تاریخی و مربوط به قبایل و سلسله‌های عرب‌تبار در منطقه خاورمیانه و جاهای دیگر، که مراجعه به منابع عربی و گاه مطالعات میدانی را ایجاب می‌کرد، بسی مغتنم بود. چندین مقاله‌ای که از او در سه جلد اول دایرةالمعارف بزرگ اسلامی به چاپ رسید، از جمله «آل بوسعید»، «آل خلیفه»، «آل صباح»، «آل قدامه»، «برهه» و «ابناء»، با دقت، صرف وقت و وجدان علمی تحریر یافته است. متأسفانه همکاری کاظم با مرکز چند سالی طول نکشید. از جلد چهارم به بعد دیگر اثری از نوشته‌های او در این دایرةالمعارف دیده نمی‌شود. تاریخش را یادم نیست، ولی احتمالاً او (در اواخر ۱۳۶۹) چند سال پیش از ۱۳۷۴ که تاریخ نشر جلد سوم دایرةالمعارف است، مرکز را رها کرد.



برگ‌نرسی مدتی با مجله نشر دانش همکاری کرد و چند مقاله به راستی محققانه نوشت که تحسین بسیاری را برانگیخت. آن‌گاه برای تألیف یک فرهنگ لغت عربی-فارسی، با انتشارات فرهنگ معاصر آغاز به همکاری کرد. کار، به سبب وسواس بیش از حد برگ‌نرسی، به اضافه آشفتگی و

بی‌برنامگی او، بیش از حد قابل تحمل‌ناشر طول کشید. به هر تقدیر ظاهراً برگ‌نرسی کار را نیمه‌تمام گذاشت و به جایی دیگر در پی کاری دیگر رفت.

کاظم از تبار نیاسودن بود. غالب اوقات ناآرام و منقبض به نظر می‌رسید؛ شاید به همین سبب نیز هیچ‌گاه نخواست یا نتوانست در جایی ثابت کاری ثابت برعهده بگیرد. غرور و مناعت طبعی خاص خود را داشت. صراحت لهجه‌اش حکایت از صداقت و یکرنگی او داشت که به مذاق خیلی‌ها خوش نمی‌آمد. احتمالاً علت دوام نیابردنش در یک محل ثابت هم همین بود. او اهل زبان‌بازی، مداهنه و ملاحظه‌کاری در برخوردهایش با دیگران نبود. ذاتاً فروتن و خاکی بود، ولی پیش کسانی که توقع احترام و خضوع بیش از اندازه داشتند، سر فرو نمی‌آورد. در زندگی اصولی داشت که حاضر نبود از آنها دست بردارد و بر خلاف بسیاری از اینای زمان، بر سر آن اصول با دیگران مصالحه کند! تا اندازه‌ای تندمزاج و زودرنج بود، اما وقتش هم که می‌رسید با «بگو و بخند» چندان بیگانه نبود. لیکن، بر روی هم، از جنس آدم‌های بلغمی‌مزاج، بی‌خیال و متحمل نبود. به نظر می‌رسید از درون آشفته و آشوب‌زده است. من اینها همه را نه گناه او که گناه دوران به هم ریخته‌ای می‌دانم که به روح برگ‌نرسی، در اوج شکوفایی، ضربه‌هایی وارد آورد که او هیچ‌گاه نتوانست آثارش را کاملاً از خود دور کند. در حدود بیست و دو سالگی بر اثر جنگ خانمان‌سوز ایران و عراق، خان و مان آباء و اجدادیش را پاک از دست داد و در بهر تهران بی‌رحم شد: پاک‌باخته به تمام معنا، دست تهی، بدون شغل و درآمد، ولی مسؤول تأمین زندگی خود، پدر و مادری پیر و احتمالاً خواهری و برادری. او پیش‌تر چند نفر از اعضای خانواده‌اش را در تصادفی مرگبار از دست داده بود. دلش خوش بود که به دانشگاهی راه یافته است و چه امیدها که به آینده خود نبسته بود! امید داشت که سال‌های خانه‌به‌دوشی، سختی‌ها و نابسامانی‌ها به سر خواهد آمد و گذشته جبران خواهد شد، اما گروهی از خدا بی‌خبر کینه‌توز و غافل از اینکه با سرنوشت این جوان همه چیز از کف داده چه می‌کنند، حضورش را در دانشگاه ناممکن و امیدهایش را به یأس تبدیل کردند.

البته برگ‌نرسی از تلاش دست نکشید، اما بی‌عدالتی‌ها و رفتارهای غیرمنطقی در حق وی کار خودش را کرده بود. او چه کمتر داشت از دانشجویانی که در دانشگاه ماندند و چه بسا بعضی از آنها در ترک تحصیل دخیل بودند. و بعدها به مناصبی، از جمله استادی دانشگاه رسیدند؟ برگ‌نرسی احساس می‌کرد و می‌دید که چون درجه دکترا ندارد، جایی هم در حد اعضای هیأت‌های علمی

ندارد، در حالی که سواد و فضایل علمی او دست کمی از آنها نداشت. به قضاوت بعضی از اهل فن، او حتی بدون عنوان دکتری می‌توانست در پاره‌ای رشته‌ها در دانشگاه تدریس کند.

برگ‌نیسی به‌رغم همهٔ این محرومیت‌ها به زندگی کمابیش عادی ادامه داد و مشکلات و رنج‌ها را تحمل کرد. اگرچه همه جا بد آورده بود، اما لاقلاً در یک مورد روزگار برخلاف عادتش با او رفتار کرد. آری، دختر نازنینی از همکاران آن روزگار ما در مرکز دایرةالمعارف بر سر راه او قرار گرفت که با هم زندگی مشترک سعادت‌مندان‌ای را آغاز کردند و دو فرزند توأمان (هانی و سامی) آوردند و رونقی در زندگی آنها پیدا شد. زندگی با تمامی فراز و نشیبش می‌رفت که سامانی بگیرد، ولی گویا روزگار به عادت پیشینش بازگشت؛ سرنوشت طور دیگری رقم خورده بود:

اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آیینۀ تصور ماست

آیا برگ‌نیسی بر خلاف آنچه حکم قضا برایش پیش‌بینی کرده بود، تلاش می‌کرد؟ آیا آنان که نخستین سنگ بنای شوربختی او را گذاشتند، یعنی از دانشگاه محروم‌ش کردند، نیز به حکم قضا چنین کردند؟ آنها هم از دستشان خارج بود؟ داستان چیست؟ یک تن و این همه مصیبت! گریبان که را می‌توان گرفت و بر سر که و چه باید فریاد زد؟

آیا آن لحظهٔ شومی که کاظم شتابزده به داخل آسانسور بدون کف پای نهاد و گودی تونل وحشت‌ناکی را طبقه به طبقه به سرعت می‌پیمود، چه فکرهای برق‌آسایی از ذهنش می‌گذشت؟ آیا اصلاً در آن زمان کوتاه پرده‌لهره‌مجال برای اندیشیدن داشت؟ یا فقط طعم تلخی را تجربه می‌کرد که تا آن زمان تجربه نکرده بود و دوباره هم تجربه نخواهد کرد؟ اگر هم، به فرض، بدون اراده و از سر غریزهٔ فکری به مغزش خطوط کرده، یقیناً فکر همسر مهربان و دو فرزند دل‌بندش بوده است: «پس از من چه بر سرشان خواهد آمد؟ یکی بی‌شوهر و آن دو دیگر بی‌پدر!» غم سنگین از دست دادن او برای همسر و فرزندان به اندازهٔ کافی جانکاه است، ولی تصور نحوهٔ این از دست دادن بسیار دردناک‌تر و سنگین‌تر است؛ برای یاران و همکارانش نیز.

روز چهارشنبه ۳۰ تیر ۱۳۸۹، برگ‌نیسی از جمع ما رفت که اینک درست هفت سال تمام از آن تاریخ می‌گذرد. چهرهٔ مغموم و متفکر او را به خاطر می‌آورم و زندگی پرفراز و فرود و پایان غمبار او را از نظر می‌گذرانم. به راستی او چه لذتی از عمر پنجاه و چهار سالهٔ خود برد؟ یادش به‌خیر باد. شنیدم که سالی پس از درگذشت برگ‌نیسی، انجمن مفاخر فرهنگی در مراسمی که به‌طور «فله‌ای» برای ۱۵ تن از ارباب علم و ادب روز سه‌شنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۹۰ برگزار کرد، برگ‌نیسی را هم در زمرهٔ آنان قرار داد. لاقلاً بابت یک پانزدهم این تجلیل که سهم کاظم است سپاسدار انجمنم.